

ناشناسان دنیا معروفان آخرت اند

سید کاظم گلپایگانی نوه آیت الله العظمی سیدجمال الدین گلپایگانی گفت: پدرم می‌گفتند نبود لحظه‌ای که پدر به فکر فرو برد و اشکش از یاد خداوند جاری نشود، ایشان همیشه از ذکر خداوند اشک می‌ریختند.



سید کاظم گلپایگانی نوه آیت الله العظمی سیدجمال الدین گلپایگانی گفت: پدرم می‌گفتند نبود لحظه‌ای که پدر به فکر فرو برد و اشکش از یاد خداوند جاری نشود، ایشان همیشه از ذکر خداوند اشک می‌ریختند. به گزارش خبرگزاری مهر، سیدکاظم گلپایگانی، نوه آیت‌الله سید جمال الدین گلپایگانی در برنامه ضیافت شبکه قرآن و معارف سیما بیان داشت: نتیجه گرفتن از داستان‌های کرامات علما بسیار از خود داستان‌ها و ماجراهای این کرامات مهم‌تر است. بنابراین باید این جریانات به وسیله علما به خوبی توضیح داده شود تا جوانان بتوانند از این ماجراها درس گرفته و استفاده کنند.

پدر بزرگ شما وقتی وارد نجف شدند هیچ چیز و هیچ کسی را نداشتند

وی اظهار داشت: آقا سید جمال الدین جوان 18، 19 ساله بود که پرده‌ها از جلوی چشمانش کنار رفت. خوب است جوانان بررسی کنند و ببینند چه چیز باعث رسیدن به این مرحله شده است. وی از زمانی که وارد نجف شدند به شدت درس می‌خواندند و زحمت می‌کشیدند. بنابراین مسلماً تلاش بسیار در راه رسیدن به خدا مهم‌ترین عامل رسیدن به این مقامات بالا بوده است.

وی ادامه داد: پسرعموی بنده تعریف می‌کردند که در دهه 60 یک بار که آقای بهجت را در قم می‌بینند ایشان به او می‌گویند نمی‌خواهی راه پدر بزرگ را ادامه بدهی و پسرعمویم جواب می‌دهند که من امکان و شرایطش را ندارم و آقای بهجت در جواب ایشان می‌فرماید پدر بزرگ شما وقتی وارد نجف شد هیچ چیز و هیچ کس را نداشت.

کاظم گلپایگانی تأکید کرد: آقا سیدجمال الدین وقتی وارد نجف شده بودند به هر مدرسه‌ای که می‌روند پر بوده تا این که در نهایت خادمی دلش برای آقا می‌سوزد و می‌گوید یک اتاقی هست که انبار ذغال است برو این‌جا زندگی کن تا یک زمان اتاقی خالی شود و تو بتوانی به آن اتاق خالی بروی. آقا سید تا یک سال در آن اتاق و انبار ذغال زندگی می‌کند آقای بهجت درباره این یک سال می‌فرمود آقا سید جمال در این یک سال به جایی (مقاماتی) رسید که فقط خدا می‌داند.

آسید جمال هرگز به دنبال کشف و کرامات نبود هدفش بندگی خدا بود و بس

نوه آیت‌الله گلپایگانی عنوان کرد: آقا سید جمال الدین اصلاً به دنبال کشف و کرامات نبودند ایشان هدفشان فقط این بود که بنده خوب خدا باشند به همین دلیل به هیچ پست و مقام و حتی مرجعیت اهمیت نمی‌دادند. در کل از اینکه اسمشان مطرح باشد ابا داشتند ایشان حتی به دنبال بحث مرجعیت نیز نبودند آقا وقتی به مجلسی می‌رفتند هر جا که خالی بود می‌نشستند و اگر کسی به احترام ایشان بلند می‌شد از مجلس بیرون می‌آمدند.

وی افزود: زمانی که می‌خواستند به مسجد بروند چه در زمستان و چه در تابستان گرم عبا را بر روی سر می‌کشیدند و هرگز اجازه نمی‌دادند که کسی ایشان را همراهی کند تا مبدا خدایی ناکرده جوری بشود که بگویند آقا با افراد تشریف آوردند و واقعیت نیز همین است که ناشناسان دنیا معروفان آخرتند.

با مرگ میرزای نائینی توان و نفس من نیز تمام شد

وی گفت: آقا سیدجمال الدین در سال‌هایی که در نجف بودند یکسال به سامرا می‌روند و آنجا در درس آقا شیخ محمد تقی میرزای شیرازی شرکت می‌کنند و با مبانی اصول شیخ انصاری نیز آشنا می‌شوند.

کاظم گلپایگانی تصریح کرد: ایشان وقتی به نجف برمی‌گردند به دلیل آشنایی با مبانی اصول شیخ انصاری در جلسات

میرزائینی شرکت می‌کنند و آرام آرام به ایشان علاقه مند می‌شوند و این علاقه تا جایی پیش می‌رود که وقتی میرزای نائینی فوت می‌کند آسید جمال می‌نویسند که من دیگر نفس ندارم، توان ندارم، هرچه که داشتم از دست رفت، ما 27 سال شب و روز با هم محشور بودیم.

بعضی سؤالات نباید مطرح شود

نوه آیت‌الله گلپایگانی گفت: حاج محمد تقی جعفری برای خود من تعریف می‌کردند من یک بار خدمت آقاسیدجمال رفتم با این نیت که از آقا پیرسم که آیا تا به حال امام زمان(عج) را دیده‌اند وقتی خدمت ایشان رسیدم و از ایشان سؤال کردم ایشان برافروخته شدند و من نیز درست همان لحظه درد بسیار شدیدی را در پهلوی خود حس کردم آن‌چنان که دیگر تاب نداشتم آن‌جا بنشینم و از آقا اجازه خواستم که بروم، آقا نیز با همان چهره برافروخته گفتند بله تشریف ببرید.

وی اضافه کرد: آقای جعفری می‌گفتند از نزد ایشان چند قدمی نرفته بودم که وسط پله‌ها دوباره حالم خوب شد و به همین دوبار برگشتم بالا و دوباره سؤال را مطرح کردم و بار دیگر پهلویم به شدت درد گرفت و دریافتم که مشکل درد پهلوی نیست بلکه این سؤال نباید مطرح می‌شد.

آقاسید جمال الدین در محبت امیرالمؤمنین محو شده بودند

کاظم گلپایگانی گفت: تهجدهای شبانه ایشان معروف است آقا شیخ علی محمد بروجردی در رابطه با نماز شب ایشان می‌گوید من یک بار ساعتی قبل از نمازصبح بیدار شدم تا به حرم بروم اما وقتی داشتم از اتاق سید جمال می‌گذشتم متوجه شدم ایشان مشغول مناجات است و طوری با خدا مناجات می‌کرد که من را میخ کوب کرده بود، او با حال عجیبی با خدا راز و نیاز می‌کرد و من با شنیدن مناجات او در کوچه می‌سوختم.

وی ادامه داد: ایشان صحیفه سجاده و مناجات خمس عشر بسیار مطالعه می‌کردند در رابطه با آسیدجمال باید گفت که ایشان در خدا فانی بود، پدرم می‌گفتند در حقیقت ایشان تجلی توحید و موحد به تمام معنا بودند نمی‌شد لحظه‌ای بنشینند، و در اثر ارتباط با خداوند اشکشان جاری نشود، از مشخصات برجسته دیگر ایشان محو شدن در ولایت و محبت امیرالمؤمنین(ع) بود.

از امیرالمؤمنین چیزی نخواستہ بود جز خود ایشان را

کاظم گلپایگانی تصریح کرد: ایشان خودشان گفته بودند که من وقتی وارد نجف شدم به حرم رفتم و به آقا گفتم یا امیرالمؤمنین(ع) من از شما چیزی نمی‌خواهم من شما را می‌خواهم و تا آخر نیز پای شما ایستاده‌ام، پدرم بیان می‌داشتند که ما از لحاظ مالی وضعیت خوبی نداشتیم و یک زمانی که مادرم سختشان می‌شد به پدر می‌گفتند از امام علی(ع) بخواهید کمک کنند اما آقاسیدجمال به مادر می‌گفتند من از آقا چیزی نمی‌خواهم شما خودتان اگر می‌خواهید از آقا بخواهید من با آقا قراری دارم که از آن تخطی نمی‌کنم.

وی اظهار داشت: وضع مالی ایشان اصلاً خوب نبود و به سختی زندگی می‌کردند اما مناعت طبع بسیار بالایی داشتند یک سال که ایشان به دلیل بیماری‌شان به تهران آمده بودند محمدرضا شاه وزیر دربارش را فرستاد تا بگوید که ما علمای نجف را تحویل می‌گیریم.

وی افزود: پدرم تعریف می‌کرد که وزیر به اتاق رفت و وقتی بیرون آمد بسیار برافروخته بود. ما از پدر جریان را پرسیدیم ایشان گفتند آمده بود به من پول بدهد و من قبول نکردم گفت: این پول را بگیرد و به اطرافیان خود بدهد گفتم که اطرافیان من نان خور امام زمان(عج) هستند.

آقای بهجت بر چاپ کتب ایشان تأکید داشتند

نوه آیت‌الله گلپایگانی بیان داشت: ایشان کتاب‌ها و تألیفات بسیار زیادی داشتند پدرم می‌فرمودند یک بار خدمت آقای بهجت رسیدیم و از ایشان درباره کشف و شهود پدرم سؤال کردیم ایشان در جواب گفتند کشف و کرامات چیست؟ کتاب‌های ایشان باید چاپ شود.

پدرم فدایی پدر خود بودند

وی گفت: پدر من واقعا فدایی محض پدرشان آقاسید جمال الدین بودند و همیشه می‌گفتند من اگر در روز قیامت دستم به امیرالمؤمنین(ع) نرسد اما به شفاعت پدرم امیدوار هستم می‌دانم که پدرم دستش برای شفاعت باز است علاقه پدرم و دیگر برادرانش به آقاسیدجمال بسیار زیاد بود به طوری که اگر زمانی مشکلی پیش می‌آمد و پدرم ناراحتی داشتند اگر به ایشان می‌گفتم از پدرتان آقاسیدجمال خاطره‌ای بگویید خاطرشان منبسط می‌شد و غصه را فراموش می‌کردند.

دیدن آقامیرزا علی آقا فلسفی مرا به یاد جدم می‌انداخت

وی در پایان سخنانش تصریح کرد: من پدربزرگ خود را ندیدم اما اگر بخواهم کسی را مثال بزنم که دیدنش مرا به یاد جدم می‌انداخت آقامیرزا علی آقای فلسفی است و توصیه می‌کنم که درباره ایشان نیز بروید و به گفتگو بنشینید.